

بر کردیم بر سر مطلب ما، در بختیاری یکسال مانسیم دلیلش هم این بود که دولت بحاکم بختیاری امر کرد که تصمیم دولت بی طرفی است شما هم باید در گرمسیر بمانید و مراقب باشید مبلغین عثمانیها در میان عشایر تبلیغ نکنند و عشایر ایران را برضد انگلیسها وارد جنگ ننمایند .



## خاطرات گذشته

عبدالحسین اورنگ (شیخ الملك)

رئیس سنی پیشین مجلس شورای ملی

جعفرقلی خان سردار بهادر و نصیر خان سردار جنگ حاکم بختیاری بودند هر دو در گرمسیر بختیاری یعنی دزفول و شوشتر و آب بید و مال امیر و رامهرمز و اهواز دائماً در گردش و مراقب مبلغین بودند علماء کربلا و نجف به حمایت از دین داخل اردوی عثمانیها شده از طرف خود برضد شیخ خزعل خان و انگلیسها مبلغین میان عشایر اطراف می فرستادند و عشایر را به جنگ بر علیه انگلیسها بر می انگیزتند. شیخ خزعل هم علنی بحمايت انگلیسها با اعراب و عثمانیها مخصوصه می کرد علماء او را تکفیر کرده بودند در خوزستان غوغای عجیبی بر پا بود سرپرسی کاکس انگلیسی یعنی ماورسیاسی تمام خلیج پس از فتح بصره به ملاقات خوانین بختیاری در محل در خزینه هشت فرسخی شوشتر آمد و مدتی آنجا بود اتفاقاً ملخ زیادی هم از تخم بیرون آمده ولی بال پریدن نداشتند و در این حال این حیوان خیلی مضر و اسباب خرابی است بهر حال سرپرسی کاکس و دکترینگ انگلیسی و سردار جنگ و سردار بهادر من در میان يك پشه بند زیر يك چادر زندگی می کردیم



چه که مراقبت زیاد لازم بود که چادروپشه بند را ملخ نخورد باین واسطه ممکن نبود چادر متعدد باشد تمام مراقبتها از یک چادر میشد با نهایت اشکال عده زیادی از فراشها ونوکرو سوار بنوبه چادر را حفظ می کردند .

در اوائل ورود سرپرسه کاکس مرا که لباس روحانیت در برداشتم مبلغ علماء گمان کرده بود و از من پرسه زداشت در نتیجه معاشرت جبری کم کم بامن مأنوس شد و این انس برفاقت و بعدها بدوستی کشید و الحق مرد تمامی در دوستی بود و گویا غالب افراد این ملت همینطور هستند منتها این است که با کسی رفیق و دوست نمیشوند اگر اتفاقاً دور از سیاست با کسی رفیق شدند سخت محکم وثابت و وفادارند در ایام توقف در خزینه بسردار جنگ و سردار اسعد پیشنهاد کرد که شما باید مراقب کار دولت و تهران باشید چون رئیس دولت هنوز معین نشده است از دفتر خارج نیست یا شاهزاده عبد المجید میرزای عین الدوله نوه فتحعلیشاه رئیس الوزراء می شود یا میرزا حسن خان مشیرالدوله پسر مرحوم میرزا ناصر الله مشیر الدوله نایبونی . اگر عین الدوله شد از او اطمینان داریم که برخلاف مصالحت مملکت کاری نمی کند لیکن اگر میرزا حسن خان مشیرالدوله رئیس الوزراء شد ممکن است گول دشمنان ایران و ما را بخورد و از بی طرفی خارج شده با ما وارد جنگ شود در آن صورت شما باید رئیس دولت را نصیحت

کنید که از بی طرفی خارج نشود و اگر با ابرام حکومت بختیاری باز دولت بخواد پافشاری کرده و با ما که دوست ایرانیم وارد جنگ شود شما دولت تهران را نشناسید و ما هم بختیارستان می شناسیم و مبلغین علماء نجف را هم هر کس باشد و بخواد در میان ایل بختیاری بر علیه ما تبلیغ کند مانع شوید و او را بگیرید و بماتسلیم کنید و قرارداد می برای نفت مسجد سلیمان و تمديد آن در تهران به حاج علیقلیخان سردار اسعد داریم آن را هم سفارش کنید که سردار اسعد با دولت مرکزی کمک کند که از مجلس شورای ملی بگذرد و تصویب شود . در چند مجلس که این مذاکرات را سرپرسی کاکس بسا خوانین می کرد جعفرقلیخان سردار بهادر جواب میداد و مجال صحبت کردن بسردار جنگ نمی داد و می گفت ما خوانین بختیاری دولت مشروطه را حمایت کرده و می کنیم و بر ضد دولت مرکزی هرگز قیام نخواهیم کرد و مبلغ علماء نجف را هم نمی توانیم دستگیر نموده تسلیم شما نمائیم که این عمل برخلاف دین و علماء نجف است و نفت را ما قدرتی نداریم تا بسردار اسعد خانه نشین سکنه کرده سفارش کنیم که او دولت را در گذرانیدن قرارداد تمديد آید . نفت کمک کند . سرپرستی کاکس در همان جلسه گفت شخص شما که سردار بهادر هستید در پنج سال قبل مأمور آذربایجان شدید که اشار آن صنجات را دفع کنید بزنجان که رسیدید و ملاقر بانعلی زنجانی که شخص اول علماء ایران و مورد اعتقاد مردم مسلمانان

بود بعنف گرفتید و به کربلا تبعید کردید. سردار بهادر جواب داد که آن عمل را بر حسب فتوای علماء نجف مرتکب شدیم خلاصه همه مذاکرات چندین مجلس این شد که خوانین بختیاری روی موافق با پیشنهادات سرپرسی کاکس نشان ندادند یعنی جعفر قلیخان سردار بهادر مانع از موافقت بود و سردار جنگ در مجلس مذاکره ساکت بود و صحبتی نمی کرد بعد از چند روز سرپرسی کاکس بدون گرفتن نتیجه از در خزینه به طرف بصره که تازه فتح کرده بودند رفت و سید عیسی مبلغ علماء نجف در میان عشیره بختیاریها مشغول تبلیغ بر علیه انگلیسیها و شیخ خزعل حامی آنها بود و من در معیت خوانین بختیاری بطرف بیلاق بختیاری یعنی چهار محال برگشتیم در بیلاق محمد تقی خان اسعد امیر جنگ پسر مرحوم حاج علی قلیخان سردار اسعد برادر جعفر قلی خان سردار بهادر از مسافرت لندن که رای سل استخوانی که در آن راستش ظاهر شده بود معالجه شده صحیحاً و سالمأ برگشت نمود بعد از چند روز توقف میل شکار و سواری کرد از شکار مراجعت نمود در آن راست یعنی همان محل بروز سل که عمل جراحی شده بود باز مرض بهمان نحو و کیفیت ظاهر شد و بروز کرد فوری از اصفهان چند نفر طبیب انگلیسی و امریکائی آوردند بعد از معاینه و دقت متفقاً گفتند کار از معالجه گذشته و دیگر مداوا فائده و ثمر ندارد و مریض (امیر جنگ) می میرد و از دست می رود پس از جواب کردن اطباء امیر

جنگ نوگری از بختیاریها داشت که خیلی اربابش را دوست می داشت اطلاع از جواب اطباء پیدا کرد و بار بارش گفت حال که قطعاً تو محکوم بمرگ هستی دو شب پای خود را در اختیار من بگذار ایشان هم چون مأیوس از زندگانی بودند قبول کردند فوری سوار زیادی برداشت و به صحرا رفت و چند روپاه بزرگ صید نموده آورد دو روپاه زنده که با تیر استخوان با عایادستهایشان شکسته بود یکی از آنها را شکم درید و گرم گرم شکم روپاه را روی پای امیر جنگ گذاردند و با نوار پهنی محکم تمام لیش روپاه را بستند و گفت شب تب می کنی و شب تب کرد فردا بعد از ظهر باز کرد و روپاه زنده دوم را به تر تیب روز پیش شکم درید و بهایش بست شب دوم باز تب کرد و روز دوم پا را باز کرد و اثری از جای بروز سل استخوانی که سرخی و وضع بود باقی نماند و از آن تاریخ که ۱۳۳۲ هجری قمری این اتفاق افتاد تا کنون که بنده مشغول نوشتن این یاد داشت هستم و تاریخ ذی قعدة ۱۳۷۱ هجری قمری می باشد و تقریباً چهل سال تمام است الحمد لله صحیح و سالم هستند و امیدوام تا سالهای دراز به سلامتی بمانند و سعادت مند باشند. باری از بختیاری سال ۱۳۳۳ هجری قمری در معیت جعفر قلیخان سردار بهادر بطرف تهران سواره حرکت و قریب چهل روز منزل بمنزل طی طریق می کردیم در بین راه دزدان مسلح از قبیل رضای جوزانی و جعفر قلی چرمهینی و علی تقی چی و نایب حسین کاشی، و پسرش ماشاء الله خان بودند منابر آن هفت صد

نفر سوار بختیاری همراه داشتیم و در دو محل بین راه با سواران دزد برابر شده جنگ کردیم و سلامت و بدون تلفات به تهران رسیدیم در تهران کابینه وقت مستقنی و قرار بود میرزا حسن خان مستوفی الممالک تشکیل دولت دهد و بحران طول کشیده بود بین قم و تهران که چهار منزل بیشتر نبود بازده روز ما معطل بودیم باین معنی که هر روز از طرف مستوفی الممالک قاصدی می رسید که مرقوم داشته بودند به تهران نیاید چه که ممکن است شاه از تهران برای ترك پایتخت بطرف اصفهان حرکت کند و شما از بین راه در رکاب شاه به اصفهان برگردید. شبی در کاه ریرك دو فرسنگی تهران باز قاصدی رسید و تکلیف توقف کرده بودند بنده به سردار بهادر گفتم دو فرسنگ فاصله بین م و تهران که بیشتر نیست خوب است به تهران برویم اگر نماه حرکت شد ما هم مثل سایرین در رکاب شاه حرکت می کنیم. سردار پیشنهاد مرا قبول و صبح زود وارد شهر شدیم و شاه هم ابتدا حرکت نکرد بحران کابینه بطول انجامید عاقبت مستوفی رئیس دولت شد و دولت خود را تشکیل و چندی زمام امور با جنگ بین المللی در دست ایشان ایشان بود عاقبت التیما تومی از طرف دولتهین روس و انگلیس رسید که مجلس قبول نکرد و منحل شد وعدهای از کلاسه مجلس و رجال بناچار از تهران به طرف قم و اصفهان مهاجرت کردند و بعدها بطرف کرمانشاه و بغداد و اسلامبول و آلمان رفتند و در بین

راه با قوای ترکها و آلمانها هم دست شده بر ضد روس و انگلیس جنگهای خونین نمودند که در شرح آن واقعات جداگانه کتابها نوشته شده است در محرم (۱۳۳۶) هجری قمری روسها از طرف قزوین بقصد آمدن تهران تا کرج قوای خود را آوردند احمد شاه روز هشتم محرم تصمیم ب حرکت به طرف اصفهان گرفت و آماده خروج از تهران شد سرداران بختیاری عموماً وقسمت زیادی از رجال و دولت هم در خروج از تهران هم آهنگ شدند آنروز چند بار بحضرت عبدالعظیم برای گرفتن خانه و فراهم کردن آذوقه خاندان مرحوم حاج علی قلیخان سردار اسعد رفتیم و برگشتم نزدیک غروب که از شاهزاده عبدالعظیم تهران آمدم معلوم شد سفارت روس و انگلیس توافق کردند که شاه از حرکت به اصفهان و تشون روس هم از آمدن تهران منصرف شوند و همین طور شد ولی تا جنگ بین المللی وام داشت و قوای روس و انگلیس و بعضی اوقات عثمانی و آلمان خاك ابران را در اشغال خود داشتند بختیاریها عموماً با خاندان سردار اسعد خصوصاً در مخاطره بودند یعنی روسها به دشمنی بختیاریها سخت تظاهر می کردند این نکته ناگفته نماند که پس از الفت وانسی با سرپرستی کاکس در بختیاری در ضمن صحبتها جستجسته از کلمات او آتیة خطر ناک بدی را برای جعفر قلیخان سردار بهادر احساس کردم و آنچه حس کرده بودم بسردار مکرر گفتم مخصوصاً در قسمت

نفت ایشان رحمت الله تعالى عليه در تمام اوقات بخدا پناه می بردند و آخر جنگ که بین المللی اول آقامیرزا حسن خان و ثوق الدوله رئیس الوزراء شد و دولتش تقریباً دو سال دوام کرد و قرار دادی را با انگلیس ها منعقد نمود که معروف است بقرار داد (۱۹۱۹) آن قرارداد با مخالفت شدید مردم برخورد با اینکه افراد زیادی از مخالفین قرارداد بدست دولت و ثوق الدوله از تهران تبعید و حبس شدند از قبیل آقا میرزا حسن خان محتشم السلطنه و مرتضی قلیخان ممتازالملک و ممتاز الدوله و مستشار الدوله و حاج محمد دهنشاهی معین التجار معروف ببوشهری به کاشان باز قرار داد اجرا نشد و کابینه و ثوق الدوله مستعفی و مشیر الدوله (میرزا حسین خان) رئیس الوزراء شد و جنگ هم بمنفعت انگلیس و روس و آمریکا خاتمه پیدا کرد در شرح و تصویب حرکت احمد شاه بطرف اصفهان که در هفتم محرم بود یک نکته فراموش شد بنویسم و آن این است من در آن روز چند بار بشاهزاده عبدالعظیم (ع) و از آنجا به تهران برگشتم وقت مغرب بود که وارد تهران درب اندرون شاه در خیابان ناصریه شدم نوکرها گفتند حرکت شاه موقوف شد با اینکه باور نکردم خوشحال شده بدربار رفتم سردار بهادر که در خدمت شاه بود آمد و به من گفت الحمد لله حرکت موقوف شد جمیع رجال و هیئت وزراء همه ناهار نخورده آنجا بودند من هم ناهار نخورده و چند بار هم با اسب که مرسفر عوض میشد از تهران

بشاهزاده عبدالعظیم (ع) و از آنجا بتهران تردد کرده بودم سخت تر گرسنه بودم نان و جای برای همه آوردند من هم خوردم بعد از صرف چای بحضور احمد شاه ، مشرف شدیم اول شب وهم (تاسوعا) بود شاه خیلی پشورده و کسل بنظر می رسید فرمودند چقدر خوب بود اگر روزه خوانی حاضر می بود و روزه می خواند سردار بهادر عرض کرد اورنگ غزالی برای امشب دو روز قبل ساخته اگر آنرا بمرض برساند بقدر يك روزه خوان خواهد بود شاه ابرام کرد و بنده این غزل را که مطلعش را می دانم از کی است و مرجم میرزا محسن مجتهد تهرانی بمن داده بود و اتمامش از من تقاضا کرده و من ساخته بودم خواندم: تن جامه در آن امشب جان نعره زنان امشب برخاست فغان از عشق از عشق فغان امشب اطفال پریشان حال با خاطر آشفته از درد پریشانی گیسوی کنان امشب در محفلشان ماتم ساقی شد و می شد غم خون دلشان چون جوی از دید، روان امشب در دشت بلا امشب قدهای چوسرو ناز از جور فلک گردید مانند کمان امشب تا باز بگوید راز با حضرت یزدان شاه درخواست همی فرمود از حضم امان امشب نوشید زحام عشق تا جرعه آخر را پوشاند لباس عشق بر قامت جان امشب تا رفت روان از عشق سالار سپاه عشق جان داد ، از آن پس داد بر عشق روان امشب تا پاس حرم دارند آن خیل پریشان را بقیه در صفحه ۴۹

طهران بسرعت کشیده شده ارا به و کالسکه دراینراه کار میکرد.

مسافرت خانم هانیز که خیلی محدود و منحصر بز زیارت و آنهاست که استطاعت مالی داشتند کجاوه بسته و دوفری نشسته قاطر قوی هیکلی بار آنها را میکشید که جلو دار کمال احتیاط را از زمین خوردن آنها داشت اما امروز علاوه از اتومبیل های شخصی و کرایه و راه آهن اتوبوسهای شیک و تمیز و درمقایسه با کرایه های اسب و کجاوه های قدیم خیلی ارزان و آسان از صبح تا غروب مسافری را در کمال راحتی از طهران به تبریز رسانیده نه انسان ناراحت است نه دواب و ستور. و طیاره چنان بسرعت مدو معمول شده که انصاف نبود این اواخر آنسرا گران نمایند.

در مسافرت اخیر خود به تبریز دیدم در نتیجه انتقال مسافر بریها بخارج شهر که بموقع هر چه مردم گفتند و نوشتند گوش ندادند نه تنها دردی دوا نشده بلکه عوض اینکه همان اتوبوس باچهل مسافر بشهر بیاید در عوض اقلای بیست دستگاه تاکسی از شهر بدروازه رفته مسافرین را با خرج و معطلی مجدداً بشهر می آورد همینطور موقع عزیمت از تبریز بجای دیگر تازه پیدا کردن تاکسی که بقول روزنامه عصر ۹ بهمن ۱۳۵۲ سرفقلی آن به ۶۰ هزار تومان رسیده مصیبتی است.

و عجب اینکه مثلاً از مردن به تبریز اتوبوس شیک و راحت نفری دو تومان و از دروازه تبریز تا شهر هم دو تومان سایر شهرها هم بهمین قرار.

بقیه از صفحه ۴۷

از رجال و اشراف نمود تا دستمالی که روز قتل ناصر الدین شاه در حضرت عبدالعظیم (ع) از جیب شاه بیرون آورد و در قاب تیر خورده او داخل و خارج نموده بود همان دستمال را بموزه معارف تقدیم داد وقتی که در خدمت آقای دکتر احیاء الملک با جمیع رجال آن عصر بموزه معارف رفتیم حاج مجدالدوله در حضور تمام مردم عذر خواست و قول خودش حاللی طلبید یعنی از دکتر تمنا کرد که حالش کند برای دوسیلی که روز قتل شاه بدکتر زده بود وقصه را از آقای دکتر جو یا شدیم و این داستال را در حضور عموم نقل کرد.

(ادامه دارد)

یک چشم نشد در خواب از پیر و جوان امشب اورنگ چو شد مداح بر آل رسول الله دارد زولای شاه دل همچو جنان امشب حاضر بن و شاه بقدری گریه کردند که حقیقتاً برای وصف کننده دشوار و بسیار مشکل است که وضع آن محفل و محضر را آنطور که شد وصف کند و شرح دهد. از خدمت شاه مرخص و به منزل مرحوم سردار اسعد آمده داستانهای روز را شرح داده قصه کردیم چند روز بعد شیخ محمد خان احیاء الملک پسر مرحوم حاج میرزا علینقی صنیع الممالک که سال (۱۳۱۰) هجری قمری از فرنگستان پس از تکمیل تحصیل طب بتهران برگشت و چندی طبیب شاه و بعد سالیان دراز طبیب میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم و طبیب حاج علی قلیخان سردار اسعد شده بود دعوتی

مجله وحید (خاطرات)